

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللهم صل علی محمد و آل محمد

سوره مبارکه مھاثر (جلسه دوازدهم)

نختم مفهومی استادانوت ۱۳۰۱/۱۱/۹۵

زنجیره بحث ما سوره تکاثر و حیات دنیا، علم و یقین بود. بحث یقین به این سمت رفت که یقین حیثیت مستقل از انسان دارد، ساختار دارد و قابل مطالعه است. خصوصیت این بحث درباره ارتباط با شاکله حیات دنیا است. هر قدر حیات دنیا ناپایدار و غیرقابل اعتماد و متغیر باشد، یقین پایدار و قابل اعتماد است. مثل این که یقین علمی است که در برابر شاکله حیات دنیا بر پا می کند. حیثیت پایدار و قابل اتکا دارد.

«سوره مبارکه یونس»

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الر تِلْكَ ءَايَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ (۱)

أَكَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أَنْ أَوْحَيْنَا إِلَى رَجُلٍ مِّنْهُمْ أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ وَبَشِّرِ الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ قَالَ الْكٰفِرُونَ إِنَّ هٰذَا لَسِحْرٌ مُّبِينٌ (۲)

پایداری و استقامت در قرآن با واژه‌های مختلفی آمده است. یکی از این واژه‌ها «قدم صدق» است.

إِنَّ رَبَّكُمُ اللّٰهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوٰى عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ذٰلِكُمْ اللّٰهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (۳)

وقتی آیات قرآن را می خوانیم رد پای یقین را در تمام آیات می بینیم. ثبات و استقامت و پایداری همان یقین است.

إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا إِنَّهُ يَبْدُوهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِّنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ (۴)

هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ (مولفه اول) يُفَصِّلُ الْآيَاتِ (مولفه دوم) لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (مولفه سوم) (۵)

سنین و حساب منظور سال‌هایی که انسان رشد می‌کند، و نه سال‌های دنیایی. با رجوع به علم، انسان از تفصیل آیات بهره می‌برد. یعلمون پایه و اساس یقین است. در اثر علم، یقین شکل می‌گیرد.

إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَّقُونَ (۶)

إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنَّنُوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ (۷)

اصل بحث ما آیه ۷ است و ارتباط یقین با شاکله حیات دنیا.

آیه ۷ و ادامه‌اش در مقابل شش آیه اول آمده است. امید به آخرت نداشتن و دلخوشی به امر متغیر و اطمینان به آن که در بستر غفلت از آخرت صورت گرفته است.

بحث اول ما معناشناسی یقین بود. واژه‌ها و آیات یقین را بررسی کردیم. مصادیق یقین و سیر تحقق را گفتیم. به معنایی رسیدیم که سه مولفه داشت.

**سه مولفه یقین:**

- امور ثابت محکم قابل اتکا
- موجب اتصال انسان با حقیقت مطلق است؛
- و باورها و بروزات ثابت حق‌مدارانه.

مولفه اول به ثبوت حقایقی که در زندگی جلوه می‌کند اشاره دارد. خارج از فضای زندگی انسان نیست. انسان را از نادانی (عدم علم) و ناتوانی (عدم قدرت) و بی‌ثباتی و بی‌اتکایی (عدم ایمان) نجات می‌دهد. علم حقیقی و نورانی، علمی است که حیات و قدرت دارد.

در دل مولفه اول ایمان و علم وجود دارد. یقین، کمال علم و ایمان است. کمال علم است از جهت نورانیت و روشنایی و قدرتی که در اثر علم پیدا می‌کند. کمال ایمان است از آن جهت که می‌تواند به آن اتکا کرده و به ثبات برسد. یقین مجمع علم و ایمان کمال یافته است.

مولفه دوم مربوط به شیوه‌های نزول و جاری شدن حقایق در زندگی انسان بوسیله وحی و رسولان است که باعث شده حقایق در دسترس انسان قرار بگیرد و انذار و تبشیر بشود. به مراتب حقایق و مراتب انسان وابسته است. سطحی از آن در دسترس همه و سطحی از آن در دسترس رسولان است. بعضی‌ها هم از انذار اعراض می‌کنند.

در این سطح انسان‌ها به دو گروه عمده تقسیم می‌شوند. بعضی‌ها همراهی با حقایق را برگزیده و بعضی از این همراهی اعراض می‌کنند.

«سوره مبارکه یس»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

یس (۱)

وَ الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ (۲)

إِنَّا نَكَلِّمُ الْمُرْسَلِينَ (۳)

عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۴)

تَنْزِيلِ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ (۵)

لِيُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَءَابَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ (۶)

مولفه سوم مربوط به اثر نزول حقایق است که صرفاً مربوط به کسانی است که اثر حقایق را در قلبشان نازل می‌کنند و کسانی که از این حقایق محرومند هر چند که توفیقاتی هم در زندگی بدست آورند در اثر تغییر حیات دنیا به فراموشی منجر می‌شود. تعبیر قرآن در این مورد، هلاکت است.

نتیجه یقین در این آیات سوره یونس است.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ (۹)

دَعْوَتُهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ وَأَخْرَجُوا دَعْوَتَهُمْ أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۰)

همه آیات قرآن بدون استثنا در صدد تبیین سه مولفه فوق هستند. در جزوه تدبر سوره‌ای این موضوع واضح است. وقتی حقایق و بروزات را دسته‌بندی می‌کنید در واقع این سه مولفه را از آیات استخراج می‌کنید. یکی از وجه‌های حق یقین بودن قرآن همین ویژگی است. همه قرآن از یقین سخن می‌گوید. بعضی از آیات سه مولفه را در خود دارند.

بعضی از آیات یک مولفه دارند: إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنَّنُوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ (۷)

اگر بخواهیم دقیق‌تر به یقین پردازیم آیاتی که به حقایق و جریان یافتن حقایق و منافع حقایق در زندگی اشاره دارند رجوع می‌کنیم.

عبارت‌هایی مثل «لاریب» با تاکید به مولفه اول مطالب را مطرح می‌کنند. آیاتی که در صدد تبیین کلمه حق هستند، به نزول و جاری شدن حق در زندگی انسان اشاره دارند. منافع را بیان می‌کنند.

آیات مربوط به نزول کتاب و جاری شدن حقایق و آیات آن در مورد استقرار حقایق در زندگی هستند.

آیات تاکید، حصر، قسم، شرط بطور خاص حقایق را مطرح می‌کنند. ویژگی‌های اتکاب‌خشی را بیان می‌کنند.

یقین در قرآن ساختار دارد و این ساختار سه مولفه دارد. حق، سبب اتصال به حق و وصل شدن به حق.

این تعریف مهارت‌هایی تولید می‌کند و کسی که این تعریف را قبول ندارد به مهارت‌هایی که از آیات استخراج می‌شود نمی‌رسد.

تعریف یقین نمودار خطی دارد. تعریف حجت نمودار مثلی دارد. ساختار یقین در قرآن به «حق الله» معروف است. همه ۲۹ سوره قرآن که با حروف مقطعه و تنزیل کتاب شروع شده‌اند با مولفه اول سر و کار دارند. آیات مریه، شک، تبعیت از ظن و...

آیات «مریه» مکانیزم ضد یقین را نشان می‌دهند. فرد آنقدر به موضوعی کلنجار می‌رود تا یقین از او ساقط شود. مثل این که پدرم چیزی از من خواسته است، و من هزار مدل دیگر را دخیل می‌کنم و آخرش آن کار را انجام نمی‌دهم. «ریب» به معنی توهم همراه با شک است. توهم تصور، تخیل یا تمثلی است که برای فرد پیش می‌آید و نمی‌تواند به چیزی علم داشته باشد و با شک و گمان همراه است.

چیزهایی که خدا برایشان لاریب فیه آورده است، قابل تصور نیستند که برایشان تمثلی بوجود بیاید.

**لاریب فیه:** چیزی که از مسیر تصدیق، تصدیق می‌شود نه از مسیر تصور. بر جان انسان می‌نشیند. مانند خداوند. انسان، بودن خدا را می‌فهمد و تصدیق می‌کند، تصور نمی‌کند. قرآن و وحی را نمی‌توان تصور کرد.

چیزی که مستقیماً از طریق فهم و وجدان و علم حضوری تصدیق می‌شوند نه از مسیر حصولی لاریب فیه هستند.

آن چه تصور می‌شود قابل شک است. علم حصولی در اثر کنش و واکنش قوه خیال با محیط اطراف بوجود می‌آید.

در منطق می‌گویند علم تنها از طریق تصور و تصدیق بوجود می‌آید. در صورتی که علم‌هایی که مربوط به وجدان است قابلیت تصور ندارد و مستقیماً تصدیق می‌شود. یقین قابلیت تصدیق دارد و به تصور در نمی‌آید. تصور قابلیت ریب و شک دارد. ما باید براساس یقین عمل کنیم نه براساس تصورات و توهمات. (هل جز الاحسان الا الاحسان) قانون تصدیقی است. (أله مع الله) تصدیقی است.

غرض در سوره‌ها امری احکامی است. روح جاری در یک سوره است. وجدان حقیقی شماسست که آن را با واژه‌ها بیان می‌کنید.

در فصل دوم که ساختار یقین با ساختار انسان بررسی شده است، یقین با فطرت انسان ارتباط برقرار می‌کند. با علم حضوری ارتباط دارد. ما بوسیله یقین به داشته‌هایمان در دنیا پی می‌بریم.

در دنیا مشاهده خیالی و وهمی داریم ولی در قیامت نداریم. در یقین رؤیت و مشاهده هست. ولی خیالی و وهمی نیست. عین الیقین همین است. عین الیقین جایی اتفاق می افتد که علم حصولی نیست. علم الیقین هم جایی است که انسان به جای علم حصولی به علم فطری مراجعه می کند. این تعریف از یقین به معنی ارتباط با حق و وجدان با حق در جریان زندگی است. این فطری است.

باید متوجه شویم که در دستگاه ادراک مان علم حصولی و حضوری کجاست. اگر نتوانستیم توهمات و تصورات را با علم فطری جدا کنیم به یقین نمی رسیم. وقتی با مسئله ای مواجه می شویم خاطرات گذشته و آرزوی های آینده، تمنیات و حب و بغض ها بر ما حاکم می شود و مبنای عمل ما می شود.

معنی «انذار» در درون خودمان فهم می شود. اگر چنین نباشد و تصدیق درونی نداشته باشد یقین آور نیست. اگر حقیقت رسول وجدان نشود و در تصور فهم شود نمی توان به او اعتماد کرد. لاریب فیه بالاترین توصیفی است که خدا از امر یقینی ارائه می دهد.

واژه بعدی «حق» است. ۹ دسته هستند؛ هو الحق، انه الحق، بالحق، حق، دین الحق، بعد الحق، الحاقه، غیر الحق.

آیات «نزول» و «تنزیل» کتاب، دسته بعدی هستند.

«مریه» به معنای تردد در امری است. یعنی فرد بتواند بوسیله آن بهره ای به نفع خودش کسب کند. «مریه»، «امتراء» و «تماری» در قرآن آمده است.

فَلَا تَكُ فِي مَرِيَةٍ مِّمَّا يَعْْبُدُ هَؤُلَاءِ مَا يَعْْبُدُونَ إِلَّا كَمَا يَعْْبُدُ آبَاؤُهُمْ مِنْ قَبْلُ وَ إِنَّا لَمُوقِفُوهُمْ نَصِيبُهُمْ غَيْرُ مَنْقُوصٍ (۱۰۹)

مواظب باش عبودیت های غیر خدا تو را به شک نیاندازد. پیشرفت های تکنولوژی و حاکمیت قدرت و زور تو را به شک نیاندازد.

این آیه با یک «فاء» تمام آیات قبلش را یقینی می کند. تنوع ستمکاری را نشان می دهد. کلمه حق قسمت آخر است.

المیزان می گوید: «پس از آنکه داستان های امت های گذشته و سرانجام شرک و فسق و لجبازی و انکار آیات خدا و استکبارشان را از قبول حق که انبیای آنان بدان دعوت می کردند، برای پیغمبر گرامیش تفصیل داد، خاطر نشان

می‌سازد که چگونه رفتارشان ایشان را به هلاکت و عذاب استیصال و در آخرت و روزی که اولین و آخرین یک جا جمع می‌شوند به عذاب دائمی دوزخ مبتلا می‌سازد و پس از آنکه در آیات گذشته آن تفصیلات را خلاصه نموده، اینک در آیات مورد بحث به پیغمبرش دستور می‌دهد که او و هر که پیرو اوست از آن داستان‌ها عبرت گیرند و برای خود کسب یقین کنند، که شرک و فساد در زمین آدمی را جز به سوی هلاکت و انقراض رهنمون نمی‌شود، لا جرم باید دست از طریق عبودیت برنداشته، خویشنداری و نماز را شعار خود سازند، و بر ستمکاران رکون و اعتماد نکنند که اگر چنین کنند آتش آنان را خواهد گرفت، و دیگر جز خدا یآوری نخواهند داشت، و کسی به کمک‌شان نخواهد شتافت، و باید بدانند که همیشه برد، با خداست و منطق کفار همیشه منکوب و خوار است هر چند خدا چند صباحی مهلت‌شان دهد، چه اگر خدا مهلت‌شان می‌دهد، جز برای این نیست که می‌خواهد کلمه حق را که قضا و قدرش بر تثبیت آن رانده شده استوار سازد (یعنی آنچه که ایشان، در قوه دارند به فعلیت برساند و حجت بر آنان تمام شود) و بزودی این منظور در قیامت که ایشان را به کیفر کردارشان می‌رساند تأمین و تکمیل می‌گردد.<sup>۱</sup>

**مویه:** نوعی تردید است، درگیری‌هایی است که فرد با خود از نظر منافع دنیایی دارد. این کلمه در قرآن منفی و مقابل حق و یقین است.

**امتراء:** در سوره انعام داریم.

مثلا امر آمده که ازدواج را ساده بگیریم. ما می‌گوییم تالار را باید بگیریم و نمی‌شود که خرج نکرد و غیره. فرد همه این اشتباهات را انجام می‌دهد و عذاب وجدان می‌گیرد. کلنجار رفتن برای در رفتن همان «امتراء» است. همه بصورت فطری می‌دانند که غیبت حرام است اما توجیه می‌کنند. غنا حرام است، حتی اگر در صدا و سیمای جمهوری اسلامی باشد. ربا حرام است، حتی اگر در بانک جمهوری اسلامی باشد.

**تماری:** این را در سیستم جامعه می‌اندازد، مانند شبکه‌های گلدکوئیست. اتاق فکر و بارش‌های فکری اقتصادی کارشان تماری است.

خدا این آدم‌ها را می‌شناسد. همه انسان‌ها با یقین پا به دنیا گذاشته‌اند. لازم نیست یقین بدست بیاورند. لازم است یقین‌شان را از دست ندهند. مشکل انسان‌ها این است که کاری می‌کنند که یقینشان از دست برود.

<sup>۱</sup> ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۱، ص: ۵۷

تمام بدبختی‌ها و مشکلات زندگی و مملکت مان برمی‌گردد به توجیهاتی که زمانی کرده‌ایم و می‌کنیم.

محکم و متشابه حق است ولی ایزاری برای «امتراء» شده است.

وقتی رهبر می‌گویند اقتصاد مقاومتی یعنی اقتصاد بدون وابستگی به نفت. چطور می‌شود که اقتصاد دان‌ها این را نمی‌فهمند؟! همین‌طور وابستگی به نفت را ادامه می‌دهند و فقط حرف اقتصاد مقاومتی را می‌زنند. خیلی از دولت‌ها از «مریبه»، «امتراء» و «تماری» استفاده کرده‌اند. این‌ها منجر می‌شود به این که ممکت سقوط کند و به هلاکت برسد. اقتصاد مقاومتی یعنی اقتصاد مبتنی بر تولید ملی. اما واقعا چطور متوجه نشده‌اند؟! مگر می‌شود این را نفهمند؟

چون مردم از اشراف و زعمای قوم «امتراء» می‌بینند به خودشان مجوز می‌دهند که «امتراء» بکنند. سبک زندگی ایرانی «امتراء» می‌شود.

«امتراء» یعنی دنبال قید گشتن برای انجام ندادن وظیفه. مثل کاری که بنی اسرائیل کرده‌اند. دنبال حکم گشتن برای زیرآبی رفتن. بهانه و توجیه برای دور زدن حق. مقررات بانکی که ربا را در ظاهر تبدیل می‌کند به غیر ربا. «امتراء» در زندگی خانوادگی یعنی نداشتن اختلاف. توجیه نکردن و کوتاه نیامدن.

شک به معنی عدم یقین در امر یقینی است. این حرف سنگینی است. آخرت و خدا برایش قطعی نباشد و در ساختار وجودی‌اش بروز نکند.

**شک در لغت:** نسبت علم و جهل در موضوعی حالت تساوی داشته باشد.

**ظن در لغت:** نسبت دانستن از جهل بیشتر است اما قطعیت ندارد. وقتی کامل باشد می‌گویند علم.

شک در قرآن این‌گونه نیست.

**شک در قرآن:** عدم قطعیت نسبت به امر قطعی‌ای که خداوند گفته است. شک در مورد حجاب. ۹۹ درصد می‌دانند حجاب قطعی است اما عمل نمی‌کنند. شک حتی به اندازه یک درصد کافی است تا حکمی را انجام ندهد.

مشکل این است که ما نمی‌دانیم امرهای یقینی چیست. مشکل دوم این که نمی‌دانیم امر یقینی چگونه در زندگی جاری می‌شود.



مشکل سوم این است که گاهی به امر یقینی شک می‌کنیم. این که خدا رزاق است، چگونه وارد زندگی بشود. این طور که انسان در هیچ حالتی دست به مال حرام نزند و پیوسته دنبال رزق حلال باشد. حتی اگر کاری نداشته باشد، درآمد حرام را توجیه نکند.

در فصل بعدی در همین مورد صحبت می‌کنیم. هیچ بحثی در روی کره زمین مهم‌تر از این بحث نیست. اگر گره‌های انسان در این بحث باز شود، در همه بحث‌ها باز شده است. اگر باز نشود هم که هیچ!..

در قرآن حقایق یقینی دسته‌بندی می‌شود. خدا می‌گوید ای آدم به جای اینکه اینگونه حیران و درمانده باشی، این چهار مورد را مراقبت کن و بقیه مسائل را رها کن. بحث یقین از بحث‌هایی است که از یک طرف کاملاً سنگین است چون به حق می‌رسد. از طرفی راحت و مهارتی است. ثقل سنگین و ثقل مهارتی دارد. آدم‌ها گول سختی را می‌خورند و دنبال یقین نمی‌روند اما یقین کاملاً مهارتی است.

دو واژه دیگر هم هست. «تبعیت از ظن» و «خرص».

از نظری مقابل یقین، خرّاصون است.

**خرص:** یقین، علم و ایمان است. علم بالا و کامل و اعتماد به او یقین است.

**خرص:** یعنی گمان به چیزی و عدم اعتماد.

مثلاً خواستگاری آمده است که ایمان دارد و مشکل مالی هم ندارد. برای رد کردن خواستگار دلایل بیهوده می‌آورد. این خرّاص است. استناد به دلایل واهی «یخرص» است.

«خدا نخواست ما جزء مومنین باشیم»، «خدا نخواست ما عالم بشویم»، این جمله‌ها را از کجا آورده‌ایم؟! «مگر می‌شود همه آیه الله بهجت بشوند» و... (ان هم الا یخرصون...)

سوره مبارکه ذاریات

قُتِلَ الْخَرَّاصُونَ (۱۰) الَّذِينَ هُمْ فِي عَمْرَةٍ سَاهُونَ (۱۱) يَسْأَلُونَ أَيَّانَ يَوْمِ الدِّينِ (۱۲) يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ (۱۳)

خرص این‌ها در روز قیامت است.

## ساعت دوم

بسم الله الرحمن الرحيم

شاکله بحث یقین را مطرح می‌کنیم و قصد داریم که در ادامه جزئی‌تر بحث کنیم و بر روی ارزیابی یقین دقت کنیم و جستجو کنیم کجای کارهای ما ایراد دارد. چرا نتوانستیم برخی حقایق را درک کنیم و غیره.

معنای یقین را براساس آن چه که از قرآن استخراج شده ارائه خواهد شد تا شما ببینید که این معنا چطور استخراج شده است. شأن اولیه کلاس، شأن پژوهشی است. باید ببینید اگر شما خودتان روی یقین کار می‌کردید آیا به این تعریف می‌رسیدید یا نه. آیا شما می‌توانید اگر قسمتی از کار ما ایراد داشت بگویید به این قسمت ایراد وارد است و بهتر است فلان‌طور شود.

شما الان باید ببینید که نحوه استخراج مطلب، اثبات مطلب چگونه است و اینکه یقین چیست و در ساختار انسان چگونه است، آیاتی که در قرآن می‌آید چطور ما را به معنای یقین می‌رسانند. بنابراین اگر روش ما اتقان داشته باشد ما طبیعتاً به نتایج بحث هم می‌توانیم اطمینان کنیم و به طور طبیعی آن اتقان در ما اثر می‌گذارد اما اگر این بحث در بدو امر برای ما جا نیافتند، آن جایی که به عملیات می‌رسیم نیز هیچیک از موارد را قبول نمی‌کنیم و صفر صفر برنده می‌شویم!

در جلسه قبل آمدیم آیات یقین را بررسی و دسته‌بندی کردیم و فهمیدیم یقین به امری بیرون از انسان اطلاق می‌شود که ۳ مولفه دارد:

- (۱) حق است؛
- (۲) سبب اتصال به حق است؛
- (۳) وصل شدن به حق است.

## آیات مرتبط با سبب اتصال به حق

حال داریم آیاتی که مربوط به رسول و وساطت است را بررسی می‌کنیم. در قسمت مولفه دوم است و وحی محتوای انذار است و در واقع این‌ها همه حالت واسطه‌ای دارند و آمده‌اند که دست انسان را بگیرند و به سمت پروردگار بروند. اگر رسول نبود، ما نمی‌توانستیم اتصال پیدا کنیم، برخی می‌گویند که ما می‌خواهیم مستقیم به خدا وصل شویم، این هم مستقیم است اما مستقیمی که صراط مستقیم است.

۱) آیاتی که مشتمل بر «رسول» هستند، در این قسمت جای می‌گیرند.

۲) آیاتی که مشتمل بر کلمه «آیات» است، حالات وساطت دارند.

۳) آیاتی که مشتمل بر «قوانین هستی» هستند، حالات وساطت دارند که در تدبر کلام باید بررسی شوند.

## دسته آیات سوم که در باب توجه و بی‌توجهی به حقایق است!

ویژگی‌های شیوه نزول و جاری شدن حقایق در این قسمت می‌آیند.

در قرآن یک سری قواعد حاکم است که مهم است:

۱) در همه قرآن عده‌ای به حق توجه می‌کنند و عده‌ای رویگرداند و خدا حالت‌های شدید را بیان کرده و از حالت میانه حرفی به میان نیاورده است. بنابراین هر وصفی در نهایت کمال در هر دو طیف است و هر کدام بر موقعیتشان پافشاری می‌کنند، مثلاً (سواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم)، کسی نگوید که چرا انبیاء آمدند بلکه ایشان در سر طیف هستند.

در سوره مبارکه یس که می‌گوید مرسلون نزد آن‌ها آمدند و داستان پیش می‌رود از مولفه دوم است، اینکه انسان‌ها ۲ دسته می‌شوند هم به واسطه مولفه دوم است. پس وقتی مولفه اول را می‌گویید همه را می‌گویید، وقتی مولفه دوم را می‌گویید باز همه را می‌گویید ولی رویکردها متفاوت است. در رویکرد اول حق را می‌گویید.

چرا ما ۳ تا مولفه می‌بینیم؟ یک جاهایی این به کار ما می‌آید و گاهی یکپارچه‌ای باید دید.

مولفه‌هایی که برای این سطح کار انجام می‌شود لازم است که هر کدام ۳ سطح را داشته باشند. اینطور نیست که می‌گویید «کلمه» ۳ تاست؛ اسم است یا حرف است یا فعل. طبقه‌بندی‌شان این گونه نیست. طبقه‌بندی‌هایشان احکام به تفصیل است یعنی طبقه‌بندی‌های ثبوت و اثباتی است یعنی روز را مثلا به ۳ قسمت تقسیم می‌کنیم، روز آن است که قبلش شب باشد، روز آن است که شب بعدش باشد و غیره. این‌ها نوعی پیوست دارند. یک مفهوم ظاهر و یک مفهوم نهفته است. این مثل اسماء‌الله است که مثلا گفتید رحمان، قطعا رحیم هم هست، مواظب باشید واژه‌ها را در قرآن دقیق ببینید، ممکن است معنای ایمان در یک واژه دقیقا علم باشد. بنابراین هر ایمانی در هر سوره ای شأنی دارد و نمی‌توان همه را گفت که باور به خداست بلکه گاهی ایمان در سوره‌ای علم به خداست. «لطفای یقین خود را محکم نگه دارید»

(کل یولد علی الفطره)، هر انسانی براساس فطرت آفریده شده است. می‌شود این فطرت شکوفا یا خاموش شود، می‌شود از فطرت استفاده شود یا نشود. می‌شود همه زندگی‌اش فطرت شود. قبلا ۷ ساله بود فطرت این مقداری لازم داشت و بعدا ۱۰ ساله می‌شود نیاز به فطرت و شکوفایی بیشتری دارد.

براساس چنین ساختاری همه آیات قرآن به عنوان شاخص می‌شوند، وقتی می‌گویید محسنین، کمال احسان است و مومنین کمال ایمان. پس مخاطب باید این را در نظر بگیرد و به دنبال مصداق اتم این صفات باشد.

پس اگر کسی در نظام درونش ائمه (علیهم‌السلام) را نداشته باشد نمی‌تواند مصداق اتم داشته باشد. پس قرآن خواندن بدون تفسیر روایی فایده‌ای ندارد. و تفسیر غیر روایی تفسیر نیست، تدبر است.

برخی‌ها فکر می‌کنند که ما در کلاس‌هایمان تفاسیر روایی استفاده نمی‌کنیم و برایمان در حاشیه است اما چنین نیست بلکه تفسیر بدون تفسیر روایی، اصلا تفسیر نیست.

در بین مومنین و کافرین (با اینکه در قرآن صفات دو طیف است) برخی صفات، یقین بیشتری را در درون خود دارند، مثلا ممکن است در مومنین یقین خیلی ظهور نداشته باشد در حالی که در «احباب» بسیار واضح باشد و در مقابلش عدم یقین نیز «اعمی» است.

شما اگر از سمتی یک صفت فرض کنید، مثلا «مخبت»، از سمت دیگرش صفت «اعمی» می‌شود.

## اخبات

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَآخَبُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۲۳) سوره مبارکه هود

ذیل این آیه حضرت علامه راجع به محبت می‌فرمایند ضمیر آگاه است و تعریف «محبت» شبیه یک شیء بیرونی است، محبت را از آن جهت محبت می‌گویند که پایش را محکم در جایی گذاشته است و دستش را در جای محکمی بسته است. اخبات به دستاویز برمی‌گردد، نه به فرد. در صورتی که بقیه صفت‌ها حتی «متوسّم» هم این طور نیست. مومن‌های قرآن محبت هم هستند، اما مومن‌های ما برخی به آن سطح نرسیده‌اند.

«محبت» را گفته‌اند به زمین محکمی پا گذاشت، کم کم در مورد افراد متواضع و نرم به کار برده شد و برای کسانی که دل‌هایشان در حالت نرمی و خشیت است. بنابراین «مخبتین» کسانی هستند که به یاد خدا دل‌هایشان آرام می‌شود به طوری که ایمان درونشان متزلزل نگشته و دچار تردید نگردند همانطور که زمین چنین است. به واسطه دریافت یک امر حق خودشان محکم شده‌اند. بنابراین اشیائی که بر گرده خود دارد را نمی‌لرزاند.

راغب در مفردات گفته است: «کلمه "خبت" به معنای زمین مطمئن و محکم است، و وقتی گفته می‌شود: "أخبت الرجل" معنایش این است که تصمیم گرفت به زمینی محکم برود، و یا در آن زمین پیاده شد، نظیر کلمه "سهل و انجد" که به معنای "به سرزمین هموار رفت، به بلندی رفت" می‌باشد، و به تدریج در معنای نرمی و تواضع استعمال شده که در آیه (وَآخَبُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ" به همین معنا آمده، و نیز در جمله "وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ" به معنای تواضع آمده، می‌فرماید افراد متواضع را که استکباری از عبادت خدا ندارند بشارت بده، و نیز در جمله "فَتَحَبَّتْ لَهُ قُلُوبُهُمْ" یعنی دل‌هایشان برای او نرم و خاشع می‌گردد.

و بنابراین، منظور از "اخبات مؤمنین به سوی خدا"، اطمینان و آرامش یافتنشان به یاد او و تمایل دل‌هایشان به سوی او است، بطوری که ایمان درون دلشان متزلزل نگشته، به این سو و آن سو منحرف نشوند و دچار تردید نگردند، همانطور که زمین محکم این چنین است، و اشیائی را که بر گرده خود دارد نمی‌لغزاند.»  
صدر آیه این بوده است که (افمن کان علی بینه من ربّه) مثل کسی است که اعمی است؟

«در این آیه خدای تعالی ایمان و عمل صالح را مقید کرده به اخبات، و این دلالت دارد بر اینکه منظور از این مؤمنین عموم دارندگان ایمان نیست، بلکه طایفه خاصی از مؤمنین است، و آن افراد خاصی از مؤمنین هستند که اطمینان به

خدا دارند و دارای بصیرتی از ناحیه پروردگار خویشند، و این خصوصیت همان است که ما در صدر آیات در تفسیر جمله "أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ... " آورده و گفتیم: این آیات ما بین دو طایفه خاص از مردم مقایسه می‌کند، یکی آنهایی که اهل بصیرت الهی‌اند، و یکی آنهایی که چشم بصیرت خود را از دست داده‌اند.»

## اوتوالعلم

وصف دوم راجع به «اوتوالعلم» است که جلسه پیش راجع به آن توضیح دادیم.

کلمه‌ای راجع به اهل علم است که یقین درونشان رسوخ یافته است. آن طرف نیز فقدان بصیرت و نابینایی است، برای افرادی که از مسیر خدا دور می‌شوند و به هیچ‌وجه حاضر نیستند حق را بشنوند.

بهترین آیات، آیات زیر است:

قُلْ لَّا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ (۶۵) بَلِ ادَّارَكَ عِلْمُهُمْ فِي الْآخِرَةِ بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْهَا بَلْ هُمْ عَنْهَا غَمُونَ (۶۶) سوره مبارکه نمل

انسان «هلوع» و «ظلوم» و «جهول» صفات پایه‌ای هستند که به یک طرف سوق پیدا می‌کند. «الانسان»‌های قرآن را برخی به انسان کامل نسبت نمی‌دهند، درست است و قطعاً نمی‌توان گفت که جنس نبی انسان نبوده است، می‌توانیم بگوییم که «رسول» حتماً ظلوم نیست ولی می‌گوییم که عبور کرده است.

(السلام علیک یا ممتحنه امتحنک)، این یعنی قبل آن که به دنیا بیاید «هلوع» و «جزوع» و «منوع» نبوده است. و این کار «نسل توحیدی» است و همه می‌توانند چنین باشند. این‌ها صفات مقدماتی و شروع است و در همه انسان‌ها وجود دارد اما زمان گذرش متفاوت است. «الانسان» می‌تواند در زمان نطفه و قبل و بعد صفاتش اصلاح شود.

با مطالعه آیات سه‌گانه می‌توانیم ۳ محور را در بیاوریم.

## یقین

(۱) آیاتی که راجع به موضوع حق، کتاب و هستی، قوانین و وحی و سنت‌هاست. سنت‌ها مثلاً (ان الله...). سنت‌ها (لن تجد لسنة الله تحویلاً...). سنت‌ها واسطه‌اند. تجلی فعل خدا در عالم‌اند.

(۲) ویژگی‌های نزول حقایق‌اند. آیات، ذکر، رسول، انذار و بشارت و امثال این‌ها. «ذکر» از مفاهیمی است که در سه جا امکان وقوع دارد ولی اصلش در این جاست.

برخی واژه‌ها بسیار پر دامنه‌اند که شأن پیدا می‌کنند و بین واژه‌هایی که انسان با آن‌ها سر و کار دارد «ذکر» قداست پیدا می‌کند.

(۳) ایمان و تقوا. قول صدق. انواع پاداش و انواع جزاء.

البته ممکن است که شما دسته‌بندی کنید، و جایگذاری‌هایتان متفاوت شود که این مهم نیست، مهم آن است که در اولی باید حق باشد و در دومی نزول حق و سومی کارکرد حق به دست بیاید.

واژه‌ها چون خودشان شبکه مفهومی تشکیل می‌دهند، مثلاً «صراط» که ذیل «قرآن» است و می‌شود اضافه کرد. «صراط» بر یک قدم بالاتر است.

الر كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ (۱) سوره مبارکه ابراهیم

کتاب وسط است تا اینکه به صراط برسد. کتاب وسط آمده است یعنی تنزیل شده است. اشکالی ندارد یعنی مولفه دوم شده است. پس یعنی تنزیل الکتاب است، انزلنا است.

آیات قرآن را باید مفهومی نگاه کرد. نمی‌توان گفت هر جا «انزل» آمده نگاه یکپارچه است اما تنزیل تدریجی است. در این آیه انزال است ولی مفهومی تدریجی است. از آنجایی این را متوجه می‌شویم که رسول مرحله به مرحله کتاب را می‌رساند. اینکه رسول قرآن نزدش حاضر است و به تدریج استفاده می‌کند، انزالی است که تنزیل شده است. تنزیل بدون انزال نداریم.

قصدمان اثبات ویژگی تدریجی است، نمی‌خواهیم ویژگی دفعی را نفی کنیم. «انزل» را همیشه معادل نزول دفعی نگیرید، زیرا مثلاً مانند اینجا نزول تدریجی مدّ نظر است. سوره شوری یا سوره‌های دیگر تقیّد به دفعی بودنشان مهم است. برخی موقعیتها حتماً باید تدریجی گرفت.

نزول ۳ حالت دارد:

(۱) دفعی

(۲) تدریجی

(۳) تدریجی که دفعی هم هست.

این در سوره مبارکه شوری است. می‌گوید که «وحی» برای شما امری عادی است، ولی می‌دانیم که وقتی «وحی» می‌شود آسمان‌ها نزدیک است که متلاشی شود. وقتی وحی را به عنوان یک پدیده خاص در عالم حساب کنیم که این پدیده در ذات و گوهره هستی در ماه و زمین و خورشید عمل می‌کند، روی تکوین اثر می‌گذارد و حیثیت خاص خودش را دارد. آن وقت است که متفاوت می‌شود که وحی را «تدریجی» یا «دفعی» بگیرید.

وحی تدریجی که مربوط به قرآن است آیا در یک زمان بوده است؟ یا اکنون هم وجود دارد؟ این دو با هم متفاوت است.

ما نوعاً می‌گوییم ۲۳ سال وحی بود و تمام شد، بنا به سوره قدر چنین نیست، زیرا «ملائکه» و «روح» هر روز می‌توانند توسط وحی بر فرد نازل شوند بنابراین می‌گویند که سوره قدر را هر روز بخوانید.

در آیه چنین بوده است که (تنزیل الكتاب / که) انزلناه اليك). وقتی می‌گوید «كتاب» یعنی کتابی که چنین است. «ما انزلناه» که می‌خوانیم، «تنزیل» را هم در آن در نظر می‌گیریم.

كَذَٰلِكَ يُوحِي إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۳)

لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ (۴)



تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَنْفَطِرْنَ مِنْ فَوْقِهِنَّ وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ أَلَا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَفُورُ  
الرَّحِيمُ (۵) سوره مبارکه شوری

اگر یک نفر در نظام ذهنی اش تنزیل برای یک زمانی نباشد، از موهبت فهم ملائکه که یسبحون و یستغفرون است بهره مند می شود. وقتی کسی آسمانی می شود، اتفاقات آسمانی هم برایش اتفاق محسوب می شود و برایش مهم جلوه می کند اما ما بیشتر زمینی شده ایم.

پیامبر (صلی الله وعلیه و آله) در بین سایر انبیاء (علیهم السلام) شأن متفاوتی دارد. ایشان شاهد بر همه انبیاء (علیهم السلام) است یعنی همه وحی هایی که به انبیاء (علیهم السلام) شده است، تحت رؤیت اوست. به عنوان شاهد عمل می کنند.

یک دور آیات را بخوانید حتما متوجه می شوید.

همین ها کم کم یک سری قوانین می شوند که ما باید آن را بپذیریم.

(۱) خداوند در ساختار و سرشت همه انسان ها امکان فهم حقایق را داده است. یعنی کسی نمی تواند بگوید که من کودن هستم و نمی فهمم!

(۲) به اندازه کافی انسان ها را از حقایق مطلع ساخته است. کسی نمی تواند طبق آیات ادعا کند که نفهمیده است.

أَفَنْضَبُ عَنْكُمْ الذِّكْرَ صَفْحًا أَنْ كُنْتُمْ قَوْمًا مُّسْرِفِينَ (۵) زخرف

آیا مسرف بودنتان مانع از این است که ما حرف حق را نگوییم؟

(۳) خداوند مسیر رسیدن به خود را از مسیر فهم حقایق قرار داده است، هر کسی می خواهد به خدا برسد باید از فهم حقایق و قوانین برسد.

(۴) راه دستیابی به عمده حقایق را وحی قرار داده است. تسامحا می نویسیم عمده، اما شما «همه» بخوانید. خدا همه را با وحی فرستاده است. ۹۹٪ وحی است و بقیه، بقیه است.

«رسول» برای ما خیلی مهم می‌شود، «دین» مهم می‌شود. اگر این حرف ۴ درست باشد، یعنی راه دستیابی به حقایق «دین» و «دینداری» است.

۵) برای دستیابی به وحی چاره‌ای جز تبعیت از رسول وجود ندارد.

همه حقایق در وحی است اما ممکن است کسی بگوید که من از غیر وحی به خدا رسیدم، این درست است.

۶) چاره‌ای جز اطاعت از رسول وجود ندارد. نمی‌شود کسی طهارت قرآن نداشته باشد و بتواند از آن علمی در بیاورد، چون قفل سخت‌افزاری دارد! راه رسیدن به حقایق، عمل به دستورات است. قرآن اگر دست هر بنی بشری باشد که عمل به آن نداشته باشد، نمی‌تواند حقایقش را استخراج کند. لذا اگر کسی شروع به عمل کردن کرد، قرآن مسیرش را باز می‌کند.

۷) هر انسانی اگر در برابر حقایق ایستاده باشند بلا استثناء با اصل یقین و خود یقین مواجه می‌شوند و آن وقت است که پشیمانی است. سوره مبارکه تغابن در این رابطه است.

۸) «یقین» چیزی است که با «مرگ» برای همه آشکار می‌شود. یوم الیقین است.

### ساختار یقین:

۳ بخش دارد که گفته شد. «یقین» ساختاری دارد که همه ساختارها را به سمت خودش جذب می‌کند. کلمه مغناطیس در قرآن اسمش یقین است و براساس آن همه چیز نظام می‌گیرد. ۳ وجه است، که وجهی به حق است، سبب اتصال و وجهی به اتصال می‌رسد.

**حجت:** یعنی کاری که انجام دادی باید به خدا وصل باشد، خوانش آن این گونه است که با دلیل به وساطت حق به خدا و حکم خدا باید وصل شوی.

**حکمت:** با عمل تحت وساطت علمی که به حکم وصل است محقق می‌شود.

**بینه:** شما اگر بخواهید برای کارتان بینه داشته باشید باید بتوانید به وساطت تبیین به بیان دست یابید.

**انذار:** آن چه که به واسطه نذیر و از طریق وحی به انسان می‌رسد.

## احکام عبودیت: از طریق تفصیل آیات ما را به احکام می‌رساند.

شما می‌توانید برای محکم و متشابه و هر روشی بنویسید. هر روشی در روش‌های تدبیر باید ۳ وجه داشته باشد:

(۱) سببیت برای اتصال

(۲) کاشفیت

(۳) وجهی که به حق متصل می‌شود.

ساختار یقین ۳ وجهی است، سمتی به حق، سمتی به نظام عملیات و سمتی به واسطه است که برخی وقت‌ها یک آدم است و برخی وقت‌ها رسول و کتاب است.

ساختار یقین ثابتی است که بقیه ساختارها به وسیله آن اثبات می‌شوند. سنگ محک شماسست. هر کسی هر حرفی زد باید ۳ وجه داشته باشد. باید به خدا وصل باشد، باید واسطه‌ای داشته باشد که آن را بخوبی برساند و یک مصداق‌یابی داشته باشد.

طبق این نظام، حکومت طاغوت به یقین نمی‌رسد. هیچ‌وقت کسی که نماز نمی‌خواند، واسطه ذکر نمی‌شود. کسی که اهل نماز نیست، «اهل التقوی» نمی‌شود.

این روایت که «اگر ما بین شما نبودیم به روات حدیث ما مراجعه کنید» یعنی واسطه باید کاملاً مبتنی بر این ساختار یقین باشد.

ما در کتاب حجت مورد ساختار حجت اقدام کردیم و انواع و اقسام این ساختارها را بر مدار یقین نوشتیم. با اینکه قبلاً مباحث یقین را نمی‌دانستیم اما الان می‌بینیم که درست انجام داده بودیم. چون آیات حجت را ۳ مولفه‌ای گفتند، درست شد. آن موقع تنها بر مبنای آیات قرآن آن حرفها را زدیم اما الان می‌فهمیم که موضوع یقین قبل حجت باید نوشته می‌شده است.

در کتاب حجت، «کتاب» متشابه شده است، گاهی در مولفه اول و گاهی در مولفه دوم و گاهی در مولفه سوم است. دلیلش این است که معناهایش متفاوت است.

زمانیکه که من در حال جمله‌بندی هستم، شما می‌بینید که ساختار «هستی» و «جامعه» و «انسان» در این ۳ بعد قرار می‌گیرند، هستی بالاست، هستی بستر هویدا شدن حق است، تا زمانی که نتوانیم این حرف را بزنینم، نمی‌توانیم هستی را «حق» بدانیم.

(۱) هستی یعنی ظهور حق در عالم امکان است.

(۲) انسان واسطه‌ی فهم این حق است.

(۳) جامعه می‌شود وقتی انسان از چنین خوانشی بهره‌برد زن و مرد و جامعه پدید می‌آیند.

بنابراین اگر قرار باشد به حق متصل شوی، از زن و مرد بودن باید شروع کنی. از نقش‌هایت باید شروع کنی. پس از این مسیر تو به انسان که وساطت است، دست می‌یابی و به وسیله آن انسان است که می‌توان به حق متصل شد.

راه کمال هر انسانی بی‌تردید از راه جامعه است. جامعه مقام کاشفیت است. اما این‌ها اثبات می‌خواهد. این اعتقاداتی که ما راجع به جامعه می‌گوییم بسیاری از عقایدی که انسان را منزوی می‌کند را زیرسوال می‌برد. پس باید حکومت دینی همه عالم را بگیرد و نمی‌شود از آن کوتاه آمد و هیچ راهی به جزء حاکمیت «حکومت جهانی» نیست.

### یقین در ساختار انسان

می‌خواهیم کم‌کم جمع‌بندی و مصادیق کاربردی را بیان کنیم. قصدمان این است که دریابیم هر کدام از ما و شما چقدر از یقین بهره‌داریم. وزنه یقین را باید طراحی کنیم.

- گفتیم که خدا وقتی در قرآن راجع به یقین چنین بیان می‌کند: ویژگی‌های دنیا و آخرت را بیان می‌کند؛ در دنیا انسان از یقین بی‌بهره می‌ماند و یک سری عوامل یقین‌ساز مثل آیات و آخرت، توجه به ربوبیت و ... هم آفریده است. سیر دستیابی به یقین هم وجود دارد که (نری ابراهیم ملکوت سماوات)
- ویژگی‌های اهل یقین را هم با مومن و محسن و ... را بیان کرده‌اند.
- یقین غایت زندگی است و این قطعی است.
- معلوم می‌شود که در آخرت یقین برای همه حاصل می‌شود.

- انسان ها به دو گروه تفکیک می‌شوند، گروهی یقین را ابراز می‌کنند و گروهی نه. پس همه انسان‌ها بدون استثناء یکی از این دو گروه هستند؛ این دو گروه در غایت صفات انسانی در دو قطب‌اند یک طرف رسولان و یک طرف (و لایستخفنک الذین لا یوقنون).
- بروز یقین منشا همه شکوفایی‌هاست. عدم بروز یقین منشاء عدم شکوفایی است.
- یقین اصل و پایه خوبی‌هاست. از یک طرف شروع و از یک طرف نهایت است. اصل است چون همه چیز از «او» شروع می‌شود، باید «او هست» - هو الحق - در زندگی جریان داشته باشد. چون همه چیز در زندگی انسان از «او هست» شروع می‌شود نه از «من هستم». از زمانی که روح در انسان دمیده می‌شود حتی آن زمانی که در رحم است و فقط می‌گوید لا اله الا الله، از آن موقع یقین شروع می‌شود.
- یوقنون یعنی ابراز «او هست».
- مرحله بعدی فهم و علم به «او هست».
- مرحله سوم اتکا به ثابت در عین اینکه متغیراتی وجود دارد.

پس «یقین» منشا تفکر است، منشا تعقل است، منشا ایمان است، منشا ذکر است و منشا تقوا است.

چرا منشا تفکر است؟ تفکر یعنی سیر دادن به سمت حق و حق شدن. اگر حق را نفهمد که تفکر راه نمی‌افتد.

چرا منشا تعقل است؟ تعقل یعنی همراستایی با حق. اگر حق را نشناسد که تعقل نخواهد داشت.

چرا منشا ایمان است؟ ایمان محل اتکا به حق است. اگر حق را نشناسد که نمی‌تواند به حق اتکا کند.

چرا منشا ذکر است؟ ذکر یادآوری حق است، بدون حق که نمی‌توان آن را یادآوری کرد.

«یقین» شروع است. چون یقین را ابراز می‌کند، تفکر می‌کند. چون یقین را ابراز می‌کند تعقل می‌کند. می‌خواهیم بگوییم «یوقنون» معادل «یتفكرون»، «یتذكرون» و «یعقلون» و «یتقون» است. یقین اولین و اصلی‌ترین پایه در دین و همه تحولات در انسان است.

وقتی یک واژه را از منطقه اصلی اش خارج می کنید دیگر نبودش را حس نمی کنید، از نبودش تبعاتش را احصاء نمی کنید. چون یقین نداریم، تفکر نداریم. نه اینکه می خواهیم تفکر کنم تا به یقین برسیم. این ها دو جمله با هم متفاوت اند.

چون یقین به ذات ربوبی و آخرت ندارم نمی توانم ایمان، تفکر و ذکر داشته باشم. تقوای من خلل و فرجش به خاطر ضعف یقین من است. یقین رویکردش عوض می شود و اسمائش عوض می شود. این ها همه آیه قرآن دارد.

### علم یقینی

علم به حق و حقایق + علم به شیوه رجوع به حق و حقایق  
علم به یقین داشتن یعنی علم به ۳ مولفه یقین داشته باشیم.

(۱) علم به حق

(۲) علم به سبب اتصال به حق

(۳) علم به توانمندی های خود در رجوع به حق

این ۳ با هم «علم الیقین» می شوند. بنابراین «علم الیقین» در ساختار انسان فعال و ابراز می شود، ظهور «علم الیقین» موجب دمیدن روح می شود. ابراز یقین یعنی تفکر بر مدار حق، تعقل بر مدار حق که یوقنون می شود. تفکر کسی که بر مدار حق است یوقنون است. یوقنون عبارت است از ابراز یقین.

• علم به یقین در قرآن با یعلمون است. هر جا می گوید «اعلموا...»، یعنی «اعلموا علم الیقینی کذا و کذا».

تمام «اعلموا»ها و «یعلمون»ها و «لا یعلمون»ها، در حوزه همان «یوقنون»ها آمده است.

• ابراز یقین در قرآن با «یوقنون» است.

• تثبیت ابراز یقین در قرآن با «موقنون» است.

هر انسانی که به این دنیا آمده است برای غایتی است، غایتمان این است که استعدادهایمان شکوفا شود و (یوت کل ذی فضل فضله) شود. غایت انسان رسیدن به فضل است. اینکه خدا هست؟ بله. اینکه خدا خالق اوست؟ بله. خدا

کتاب فرستاد؟ بله. این‌ها یقینیات است. حدود ۱۰ تا یقینی می‌گیریم، باید چگونه زندگی کند که به فضلش برسد؟ «ان لا تعبدوا الا الله»، «ان استغفروا»، «توبوا». این ۳ کار را باید انجام بدهد. باید برود رسولش را پیدا کند و شغل و زندگی‌اش را با اتصال به رسول یا رسول رسول و... بگذراند.

**چه کاری من باید انجام دهم؟ توبه و استغفار.**

**چه کاری خدا باید انجام دهد؟ «فضل» مرا به من بدهد.**

من می‌خواستم کنکور امتحان دهم و من قبول نشدم، قبولی در دانشگاه، ازدواج و .... «فضل» نیست. «فضل» آن است که خدا اعطا می‌کند.

ممکن است کسی بگوید که نفس شما از جای گرم بلند می‌شود و مرفه بی‌درد هستید و... ما قبول می‌کنیم، شما یک نفر مثل ما مرفه با درد را در نظر بگیرید. ازدواج و شغل و خانه ندارد، او خدا دارد و آخرت دارد. من هم خدا دارم و نمی‌خواهم بگویم که من مرفه بی‌درد خدا ندارم، هر دو خدا داریم. تفاوت من و او در این است که من مثلا رئیس جایی هستم اما او نه. بعد ۷۰ سال ما را ببیند، هر دویمان شبیه همیم. اگر مرگ باشد، شما مسیرتان که به آن جا می‌رسد، همه انسان‌ها با اجل وضعیتشان یکسان می‌شود. ممکن است بچه‌دار بودن کسی برایش غفلت بیاورد و بی‌بچه بودن کسی همه بچه‌ها را بچه خودش می‌داند.

همه انسان‌ها در هر وضعیتی باشند، به سراسیمی که می‌رسند می‌فهمند، که داشتن هیچ امکاناتی با داشتن آن‌ها بالسویه است. شکر به این است که خدا در زندگی انسان حاضر باشد.

انسان یک حد آستانه‌ای دارد که اگر دردش از حدی بیشتر شود، یا از هوش می‌رود یا می‌میرد. پس اگر کسی گفت که دردم زیاد است، راست نمی‌گوید، چون باید بی‌هوش شود! بعضی وقت‌ها خودمان را گول می‌زنیم.

این را در ذهنتان نگه دارید، خیلی چیزها ساده است اما «حقیقت» است.

امور یقینی‌ای که توجه به آن‌ها امری ضروری است:

(۱) توجه به خدای واحد بدون شرک

ما ماموریم به اینکه به یگانگی خدا اظهار داشته باشیم.

(۲) یقین به آخرت

باید اظهار به آخرت داشته باشیم.

(۳) یقین به رسولان و آیات ارائه شده توسط آنها

باید به رسولان و آیات اظهار داشته باشیم.

تعمیل در فرج امام زمان (عج) صلوات